

« حضور بندگان حضرت اشرف آقای حکیم الملک »

( وزیر محترم معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه دامت شوکته )  
انسان بطور عموم موجودیست ناقص و بهمین حیث تقصی نیز  
خلق شده و کامل نبودن او هم باقامه برهان و بیان شواهد  
احتیاج ندارد .

یکنظر بفهرست احتیاجات زندگانی و لزوم رفع آنها . مقداری از  
نواقص انسانرا که بیحد و اندازه است واضح مینماید . البته در روز  
های اول خلقت یعنی در ایامیکه افراد بشریتنهائی و افراد میزیسته  
اند این احتیاجات زیادتر بوده و رفع آنها نیز مشکلتر بنظر میرسیده  
همین کثرت احتیاجات و اشکال رفع آنها در حالت انفراد ،  
افراد انسانرا مجبور بانخاذ تدابیر و وسایلی کرده که منظور  
کلی از آن حفظ شخص و تسهیل معیشت و رفع حوائج بوده ،  
یکی از این تدابیر تشکیل هیئت اجتماعی است .

اساس هیئت اجتماعی بر مسئله تعاون مبتنی است و تعاون  
آنستکه افراد برای رفع حوائج روزافزون دست اتحاد یکدیگر داده در  
برآوردن حوائج و رفع مشکلات بکوشند ، چون انجام همه وظائف و رفع  
همه حوائج از عهده یکنفر بر نمی آید مسئله تقسیم کار ظاهر  
میشود یعنی هر کس یا هر دسته بانجام یکنوع وظایف مخصوصی  
مأمور میگردد در تقسیم کار . سرعت ترقی خیلی بیشتر است  
زیرا که هر کس بوجه تخصص در امری حتما همت میکند و

بقدری در آن کار ماهر و صاحب نظر میشود که هم آن کار را زودتر و هم بهتر و هم بیشتر انجام میدهد و از همین راه بدیگران خدمت مینماید .

در هیئت اجتماعی . بموجب همین اصل کلی وظیفه هر شخصی آنست که موافق مقتضیات زندگانی و استعداد فطری کار کند و وظیفه را انجام دهد تا بمنظور اصلی خلقت که پیشرفت دادن ترقی و تهیه وسایل ارتقا و تکامل است کمکی نموده باشد و در ردیف مفتخوران اجتماع محسوب نگردد .

بدیهی است هرکس بیشتر و مفیدتر کار کند یعنی در پیشرفت ترقی و تهیه ارتقا و کمال نوع بشر زیادتیر مساعدت نماید قدر او بلندتر و مرتبتش والاتر است چه اگر برای شناختن بزرگی افراد در هیئت اجتماعی مقیاس و میزانی در دست باشد از همین راه است و بس .

در میان افراد بشر همه کس لایق آن نیست که بیکدرجه ترقی را سرعت دهد و بارتقا و کمال مساعدت نماید زیرا که همه محیطهای مسکونی دارای یکنوع اوضاع مساعد یا نا مساعد نیست و همه دماغها هم یکنوع استعداد ندارد و محتاج بذکر نیست که زندگانی و همه چیز انسان در تحت تاثیر این عامل قوی یعنی اوضاع محیط مسکونی و استعداد فطری میباشد . پس آن کسی میتواند از اهل حقیقت شود و در ترقی بشر خدمت کند که مساعدت اوضاع طبیعی و استعداد فطری را همراه داشته باشد ولی البته

نباید فراموش کرد که همیشه اوضاع محیط و استعداد ذاتی با مرد همراهی ندارد بلکه اکثر اوقات خلاف آن وضع دیده میشود. مرد آنست که اوضاع نا مساعد محیط را نیز بحال خود مساعد کند و ریشه ضعیف آن قوه هائی از دماغ را که باستخدام آنها در کارها احتیاج دارد بوسیله تمرین و تربیت بثمر مراد رساند. اگر قدری در اطراف این نکته دقت شود واضح خواهد شد که بزرگ شدن تا چه درجه مشکل است و بزرگان در هیئت اجتماعیه چه مقام بلندی را دارا میباشند.

این قبیل وجودها، چندان بسهولت بظهور نمیرسد و شمار آنها نیز آنقدرها زیاد نیست بلکه آسمان در هر گردش چندین سال بنور ستاره اقبال یکی از ایشان سرزمین تیره احتیاج و دنیای ظلمانی تقص را روشن مینماید و بر اثر وجود یکی از آن جمع هیئت اجتماع را منزلها بسمت شاهراه ترقی سوق میدهد دیگران از روی آگاهی یا بیخبرانه از آن بزرگان استفاده میکنند و حوائج خویش را بتوسط ایشان رفع مینمایند.

کسانیکه قبل از باستور دانشمند بزرگ فرانسوی و پس از او باحوال مرض خناق اطلاع دارند میتوانند از قدر بلند خادمین نوع بشر و درجه خدمت ایشان مخبر گردند.

خناق قبل از باستور راه علاجی نداشت و این مرض تا آنزمان گلو گاه هر کس را که میگرفت خواهی نخواهی او را بزمین هلاکت می افکند یکی از راه های علاج آن این

بود که کسی دهان خود را مقابل دهان مریض باز کرده شدت نفس بکشد و آنرا از گلوگاه مریض بحلقوم خود انتقال دهد یعنی خوبشتن را فدای او کند و اغلب بدران پیر و مادران مهربان چون بحیات فرزندان خویش شدت علاقه داشتند وقتی ایشانرا در چنکال این درد بیدرمان مشاهده میکردند بانظر مهر خنق فرزند را بدهان خود راه میدادند و در لحظات آخر نیز حیات را قربان زندگانی جگر گوشکان عزیز خویش مینمودند پاستور ظاهر شد و علاج این مرض را پس از تحقیقات و زحمات خطیره یافت و یافته خود را تقدیم مجمع انسانیت کرده و جمعی را از چنک یکی از دشمنان قوی خلاصی بخشید یعنی بواسطه چندسال تحمل زحمت و مشقت تا ابد هیئت اجتماع را از جانب اینخطر عظیم مأمون داشت و جان ملیونها نقر را از این دیو مهیب حفظ کرد.

امروز دگر والدین مجبور نیستند دست از جان شیرین بشویند و خود را فدای فرزندان عزیز کنند چه پاستور حیات همه را از این راه تأمین نموده و بهمه برات نجات داده است . حال جای يك سؤال باقیست و آن اینستکه آیا همشهریان پاستر آن گمانکه بوجود آن خادم بزرگوار بشریت افتخار میکنند . در مقابل زحمات او چه کرده و رنجهای او را چه پاداش داده‌اند ؟

گویا جواب این سؤال بر کسی پوشیده نباشد چه هر کس بقدر فهم و اطلاع خود دانست که دولت فرانسه مجمع بزرگی بنام آن مرد نامی درپاریس برای تحقیق احوال میکردها و

امراض و معایجات و پیدا کردن و ساختن سرمهای آن امراض تاسیس کرده و شعب آن را بتمام ولایات خود انتقال داده و برای تکمیل قدر دانی . حق ساختن سرمهای مختلف و استفاده مادی از آن را نیز بان مجمع انحصار داد . این جمله همه غیر احترامات است که از حساب دولت و مردم در پذیرفتن پاستر بانجمن علمی فرانسه ( اکادمی ) و مقامات عالیه دیگر بعمل آمده است .

حوزه فرانسویان بانقسم رفتار قدر افتخار خود را که افتخار حقیقی نوع بشر نیز هست دانستند لاجرم مردم قدر دان سایر ممالک نیز بدان ها گرویدند و مجامع و محافل بنام پاستر تاسیس نمودند یعنی بقدر قوه در تخریب نام آن بزرگوار کوشیدند ایران از سرزمین هائیکه از ابتدای تاریخ خود تا کنون بوسایل مختلفه و بطرق عذیده بنوع بشر خدمت کرده و در دامان خود جمع بزرگی از خادمین حقیقی عالم انسانیت را پرورش داده است : اگر روزگاری نظر تحقیق شامل حال تاریخ این مملکت و احوال بزرگان قوم ایرانی گردد و انصاف و بیطرفی و حقیقت بینی قائد فکر محققین این راه شود . واضح خواهد شد که درین مورد ایران از هیچ مملکتی منزلی عقب نیست و بزرگان آن از هیچکس چیزی کم ندارند بلکه برا کثر صاحب برتری و تفضیلند .

گویا عبارت : «هرجا نعمت بیشتر است قدر نعمت مجهول تراست » درباره مملکت ما پیش از همه جا صدق کرده چه بالین

همه افتخارات ذیقدر و این عده بزرگان بی شمار باز ما بقدر هیچ يك پی نبرده بلکه نام اكثر را هم نشنیده ایم جز آنچه باحوال روحیه ما موافقت دارد و مقدار استعداد و لیاقت ما را میرساند. یعنی از سعدی جز حکایت دختر سعدی و مطایبات او چیزی نمی دانیم. از خیام حرفی جز روایت مجعولی شراب خوارگی او ندانسته ایم، ابوعلی سینا را بآن میشناسیم که در اصفهان صدای چکش مسگران کاشان را میشنیده و سکاکی را از آن جهت صاحب مقام میشماریم که تسخیر آفتاب میکرده و قس علیهذا. اولین درجه بزرگی اطلاع باحوال بزرگان و شناختن قدر عالی ایشان است چون حس بزرگی جستن و طلب علی از ما سلب شده امروز باین پایه با بندیم و سرموئی از جای خود حرکت نمی کنیم.

از جمله مردمان جلیل القدر ایران و اعجوبه های هر عصر و زمان حکیم بزرگوار ابو الفتح عمر بن ابراهیم خیام نیشابوری است که در خدمت سلاجقه میزیسته و همعصر ملکشاه سلجوقی بوده و آن بادشاه معارف خواه غالباً او را پهلوی خویش بر روی تخت شاهی جای میداده است.

خیام از علمای جامع مشرق و از کسانیست که در اغلب قنون حکمت و ادب و علوم مختلفه مهارت داشته و در هر يك صاحب کشفیات و آثار جلیله بوده است.

بدبختانه از آثار این دانشمند معظم مقدار زیادی باقی نمانده ولی از همان مقدار قلیل هم که در دست است مقامات فضل و علو قدر

او ظاهر می‌گردد .

امروز از خیم آنچه در دست است انحصار دارد یکی دو رساله ریاضی ( جبر و هندسه ) و طبیعی و یک‌کده قلیل رباعیات حکمتی بشعر فارسی رباعیات او را همه کس دیده و مطالعه کرده‌است و بقدر کفایت و استعداد خویش دانسته که این رباعیات در مقام خود بی‌مثل و مانند است و از جهت استحکام کلام و ترکیب عبارت و جمله‌بندی برابر با فصیح‌ترین سخنان شعرای فارسی زبان و از جهت معانی در ردیف عالی‌ترین گفته‌های حکمتی است که از منبع فکر افراد حکیم نوع بشر تراوش کرده بلکه درجه اهمیت بیانات مزبور از این حیث تا آن پایه است که بافت عدد سرمشق‌نقلید برای عده کثیری از بزرگان و سرچشمه کسب زلال معرفت بحجت جماعت زیادی از مشاهیر گردیده است حتی در عالم مغرب نیز تاثیر خود را بحد افراط ظاهر کرده و سبک مخصوصی را بنام «اسلوب رباعی» براسالیب مختلفه کلام غربیان افزوده است تا آنجا که میتوان گفت افکار هیچیک از گویندگان مشرق زمین باندازه خیم در ادبیات مغرب تاثیر ننموده فضیلت مغرب خیم ما را در ردیف ولتر و شوپنهاوئر و حکمای دیگر خود می‌شمارند و بوجود او افتخار میکنند در ریاضیات خیم یکی از فروزندگان قدر اول است یعنی کسی است که کامل‌ترین جبر و مقابله را که معلمین تالیف کرده‌اند ینگارش آورد و عدد معادلات جبریه معمول اسلامین را که از ۱۳ تجاوز نمی‌کرده به ۲۰۴ عدد رسانده و با فکر ثاقب و استعداد سرشار

خود بسی مشکلات این فن را حل نموده است .  
 کسانی که اهل فن و معرفتند و با نظر عمیق و توجه دقیق  
 بیانات ریاضی خیام را مطالعه نموده‌اند تصدیق دارند که آن مرد در  
 این فن تالی و مانند ندارد و اگر از جهت هوش و نظر و عمق و  
 فکر بخواهند در حلقه مردمان بزرگ اورا مثل و نظیری بیابند همان  
 افلاطون استاد حکمای عالم است و بس .

اگر از مردم مملکت ما حتی از مطلعین و منورین قوم در  
 باب خیام سئوالی بعمل آید و اطلاعی خواسته شود همه روایت  
 رفاقت این حکیم را در طفولیت با خواجه نظام الملک طوسی و  
 حسن صباح اسماعیلی و عاقبت آن هر سه را که هیچ نوع سند تاریخی  
 ندارد و فقط حکایت موضوع و مخترع است بیان خواهند کرد و فخری  
 را که در این زمینه متوجه خیام خواهند نمود شرب مدام و کفر  
 گوئی و رو سیاهی و شکسته شدن ابروی می و مجاب کردن خدا  
 و این قبیل جعلیات بی پایه است که معلوم نیست کدام تردستی  
 آنها را وضع و بگردن خیام تحمیل کرده است در صورتیکه ساحت  
 فضل و رتبه حکمتی خیام بکلی از این مقتریات مبراست .

مراتب علمی و مقامات حکمتی خیام بر ما مجهول بوده و هست  
 فقط این او را چون صیت اشتهار آن حکیم گوش متمدنین عالم جدید  
 و قدیم را کر کرده شمه از آن هم بگوش بعضی از مردم این مملکت رسیده  
 و فی الجمله دانسته‌اند که خیامیکه در نیمه دوم قرن پنجم و نیمه  
 اول قرن ششم هجری در خاک خراسان میزیسته در میان اهالی مغرب



اهمیتی یافته ایشان نیز بتقلید چون مغرب زمینیان خیامرا مرد بزرگ دانسته و اورا بااهمیت می شمارند .

امروز درلندن مجمعی است بنام «انجمن خیام» که هر سال جماعتی از قدردانان و باذوقان انگلیسی درآن گرد یکدیگر جمع می آیند و در مقابل گلہائیکہ تخم آنها را ازسر مقبره خیام بدانجا برده و کاشته اند بیاد خیام می ایستند و رباعیات عالیہ اورا قرائت کرد . نام آن حکیمرا باحترام تمام برزبان میراتند . درمیان اهالی سایر ممالک متمدنه نیز نظیر این ذکرهای جمیل از خیام مرسوم و معمول است .

اما ماچه کرده ایم ؟ - آنچه شده ذیلا شرح داده میشود .  
وقتی مخبر یکی ازجرائد انگلیسی باشوق تمام بصوب نیشابور عزیمت کرد تا قبر خیامرا زیارت نماید و پهای ارادت و صدق پیش رود و تربت اورا ببوسد .

این مخبر هر قدم که به نیشابور نزدیکتر می گردید آتش شوقش سرکش تر میشد تا آن جا که در هر فاصله کمی بر بالای بلندی های مشرف صعود میکرد تا سواد نیشابوررا از دور ببیند و مولد و مدفن خیامرا مدتی پیش از تشریف مشاهده کند .

بدرقه قافله گنبد سبز امامزاده محمد محروقرا که قبر خیام در قسمت یسار ایوان آن واقع است بمخبر نشان میدهد و مساعده می گوید این قبر خیام است مخبر از مشاهده آن گنبد و بارگاه بسی خوشنود و امیدوار می گردد و می گوید : مردم ایران شایسته

داشتن امثال خیام هستند زیرا بزرگان خود را تا این درجه قدر می داتند و برای ایشان این قبیل مقابر و گنبد ها بنا می نمایند « چون بشهر نیشابور می رسد و از کیفیت حال اطلاع حاصل میکند با شتاب خود پی برده و می گوید اگر دولت سر این امامزاده نبود امروز کسی نمی توانست از قبر خیام نشان یابد « سپس او جماعتی دیگر از زمامداران وقت ایران ساختن مقبره را برای خیام تقاضا میکنند جواب میشوند که ؛ اگر اروپائیان را دل بحال علما و بزرگان ما میسوزد خوست خود بیایند و مقابر ایشانرا تعمیر نمایند ! »

آری چون این اواخر اهل طهران از کیفیت مقام خیام در مغرب و احوال انجمن خیام اطلاع یافتند جماعتی از این مردم نمیدانم برای تخلید نام او یا بحیالات دیگر میخانه هائیکه باید بدستور عقل و شرع « پناهگاه مجانین و بی سر و پایان » خواند تاسیس کردند و آنها را بشرکت خیام موسوم نمودند .

چندین سال است که میخانه های این شرکت در باتخت اسلام یا بقول مشهور دارالخلافة طهران بازا است و صاحبان منافع از وجود آنها استفاده میکنند لیکن هیچکس جدا معترض نشده که بچه مناسبت و بکدام صواب دیدش که این شرکت این اسم را برای خود اختیار کرده اند در انتخاب اسم خیام توهینی متوجه نام آن حکیم جلیل نمیشود زیرا که خورشید بلند نامی بزرگانرا هیچکس نمیتواند باین گلهای بیمهرتی بینداید بلکه باین اقدامات بریخبری خویش اقرار میکند

و قدر خود را میبرد همه کس از این مطلب تائر حاصل کرده  
اعتراضات خود را متوجه دولت مخصوصاً وزارت معارف نموده و آنرا طرف  
ملامت قرار داده است و انصاف بآید داد که در این اعتراض و ملامت حق داشته.  
یکی از دوستان من که تازه از یکی بلاد دور دست بایشهر آمده  
گفت: « در شهر خود که بودم بینهایت بمطالعه اشعار خیام شوق  
داشتم و در طی طریق یکی از آرزوهای من تحصیل نسخه منقح  
صحیحی از رباعیات آن گوینده استاد بود، چون بطهران رسیدم  
روزی از خیابانی می گذشتم نظرم بلوچه افتاد که بر آن عبارت شرکت  
خیام نگاشته بود بی اختیار پیش رفتم تا هم از اوضاع آن شرکت  
که آنرا انجمن ادبی مهمی می پنداشتم اطلاع یابم و هم نسخه اشعار  
اورا که مطلوب من بود بدست آرم چون در سرای دکان قدم  
گذاردم آنچه را که از مشاهده لوحه در دفعه اول بخاطر هیچکس  
خطور نمی کرد دیدم و تاسفها خوردم « مقصود از تمام این تطویل  
کلام آنکه از وزارت جلیله معارف تمنا می شود باین موضوع رجوع  
فرمایند و بتوسط دولت بخواهند تا این نام از آن شرکت برداشته  
شود و بیش از این تنگ متوجه مردم بیخبر این مملکت نگردد.

حمداً لله که روی سخن بادستور سخندانی است که بیش از  
همه کس قدر ادب داند و مرتبه اهل ادب شناسد:

اهل ادب را بزرگ داند و نشکفت      این بزرگش بس بزرگ بیندار  
قدر گهر جز گهر شناس نداند      اهل ادب را ادیب داند مقدار  
عباس اقبال آشتیانی معلم دارالفنون      ۲۵ شوال